

بررسی چند روایت تاریخی در باب غالیان عصر خلافت امام علی (ع)

دکتر رسول جعفریان*

چکیده

یکی از بحث‌های مربوط به پیدایش جریان غلو^۱ این است که غالیان در عصر خلافت امام علی علیه السلام پدید آمدند. در این باره روایتی مشهور اما فاقد سند قابل اعتنا، حکایت از آن دارد که امام در برخورد با این جماعت، ابتدا آنان را توبه داده و وقتی دعوت به توبه را نپذیرفتند، همه را در آتش سوزاند! آنچه در این مقاله آمده است بررسی سندی و متنی روایاتی است که در این باره نقل شده است. در این مقاله نشان داده شده که چنین حکایتی به دلیل نداشتن سند درست، آشفتگی و اضطراب در متن، اختلاف نقل‌ها و نیز نامعقول بودن محتوای آن نادرست است. از طرف دیگر، این داستان در حاشیه داستان مجعولی است که در پیرامون عبدالله بن سبأ پدید آمده و این نیز خود دلیل دیگری بر بطلان آن است.

واژه‌های کلیدی

امام علی علیه السلام، غالیان، ارتداد، عبدالله بن سبأ

* دانشیار تاریخ دانشگاه تهران.

مقدمه

مدعای شگفتی به طور پراکنده در متون متقدم نقل شده و منبع خطایی شده است که به سهم خود سبب پدید آمدن یک تصور خلاف واقع در تاریخ غلو و غالیان شده است. حکایت چنین است که بر اساس شماری از نقلها در روزگار امام علی - علیه السلام - شماری از غالیان در مدائن ظاهر شدند. این گزارش که هدف از آن ارائه تصویری از شیعه بر پایه غلو و تأکید بر نقش غالیان در پایه گذاری تشیع است، دقیقاً به خاطر همین انگیزه باطل، محل تردید و نیاز مند بررسی است. طبیعی است که این تردید می بایست از نقطه نظر تاریخی و با بکارگیری نوعی نقد تاریخی، مورد بررسی قرار گیرد. روشی که در اینجا ارائه شده بر اساس نقد سند و محتوا بوده و از این دو زاویه، تلاش شده است تا نشان داده شود گزارش مزبور هم به لحاظ سند و هم محتوا قابل قبول نیست.

مقصود از غلو در اینجا، طرح نوعی ادعای الوهیت یا صفات خدایی نسبت به امام علی (ع) است که از آن جمله نامیرایی است، ادعایی که از نظر امامان شیعه، نوعی انحراف و حتی کفر تلقی شده و بشدت با آن مخالفت شده است.

نخستین سخن از غلو در اسلام

از نظر قرآن مجید، مسیحیان اهل غلو در باره حضرت مسیح (ع) بوده و به صراحت از آنان خواسته شده است تا در دین خویش «غلو» نکنند. [نساء / ۱۷۱] بنابراین می توان پذیرفت که مسلمانان با این مفهوم آشنا بوده و از همان زمان به آنان هشدار داده شده تا از زیاده روی و افراط در باورهای خود، بالاتر از آنچه خداوند بیان کرده، پرهیز کنند.

بر اساس تعریف پیشین، اگر ادعای نامیرایی به عنوان

یکی از صفات خدایی به کسی نسبت داده شود، نوعی ادعای غلو مطرح شده است. در این صورت باید گفت، خلیفه دوم، در وقت رحلت رسول الله (ص) جمله‌ای غالیانه گفت و منکر رحلت رسول خدا (ص) در آن لحظه شده، مدعی گردید که او تنها پس از درگذشت همه اصحابش، از دنیا خواهد رفت. به نقل مصادر کهن، وی گفت: ما مات رسول الله (ص)، و لا یموت، إنما هذه غشیه (بلاذری، ۱۹۹۶: ۵۶۶/۱). او نمرده و هرگز نمی میرد، بلکه تنها حالت غش برو دست داده است. ابن سعد گفته خلیفه را در وقت رحلت رسول الله (ص) چنین آورده است: قال عمر: و الله ما کان یقع فی نفسی إلا ذاک و لیبعثنه الله فلیقطعن أیدی رجال و أرجلهم (ابن سعد، ۱۹۹۰: ۲ / ۲۰۶). نفس من کسی جز او را پذیرا نیست، و خداوند او را مبعوث خواهد کرد و او دست‌ها و پاهای مردمان را قطع خواهد کرد.

تعبیر دیگری که از او نقل شده، چنین است: قال عمر نظن أن رسول الله - صلی الله علیه و [آله و] سلم - لا یموت حتی یفتح الأرض لوعده الله (مقدسی: بی تا: ۶۳/۵). گمان ما این است که رسول خدا نخواهد مرد تا آن که بر اساس وعده خداوند تمام زمین را فتح کند. همچنین وی با حرارت تمام می گفت: لا أسمع أحداً یقول أن محمداً قد مات، و لکنه أرسل الیه کما أرسل الی موسی بن عمران فلبث عن قومه أربعین لیله و الله انی لارجو أن یقطع ایدی رجال و أرجلهم یزعمون أنه مات (ابن سعد، ۱۹۹۰: ۲ / ۲۰۴).

این تعبیر اگر درست باشد - که به هر حال مضمونی از آن درست است - نوعی باور غالیانه در آن روزگار است. بنابر این نباید ادعا کرد که غلو پیش از روزگار امام علی - علیه السلام - سابقه نداشته است. گفتنی است که در دو جای کتاب *الفصول المختاره* از فرقه محمدیه یاد شده که همین باور خلیفه دوم را نسبت به رسول الله (ص) مطرح کرده و به عنوان مصداق غلات

از آنان یاد شده است (مفید، ۱۳۶۰: ۲۴۰، ۳۱۳).

تا آنجا که نویسنده تحقیق کرده است، بعد از این اظهار نظر خلیفه دوم، دیگر نشانی از غلو به معنای معمول آن در جامعه اسلامی عصر خلفا نداریم.

مدعای ما این است که درستی این که غلو به صورت یک موج فکری در میان بخشی از مردم در روزگار امام علی (ع) در عراق پدید آمده باشد، بعید می‌نماید. عجالتاً آن چه به طور جدی از غلو می‌شناسیم مربوط به پس از نیمه نخست قرن اول و بیشتر در فاصله سالهای ۶۶ هجری یعنی از قیام مختار به بعد است.

اما این که چرا غلو در عراق پدید آمد، حال چه در روزگار امام علی - علیه السلام - چه بعد از آن، می‌توان مسأله را از آن جنبه که محیط عراق، محیطی با فرهنگ های متفاوت و کهن بود، تحلیل و تفسیر کرد. در این فرهنگ ها که بخشی از آنها فرهنگ یهودی، زرتشتی و مسیحی بود، انگاره‌های غلوگرایانه فراوان وجود داشت. بنابراین زمانی که اسلام وارد عراق شد، به طور طبیعی مسلمانان تحت تأثیر این قبیل مؤلفه‌ها قرار گرفتند. به عبارت دیگر، اسلام در مدینه زمان رسول الله (ص)، با فرهنگ نیرومندی مواجه نبود، بلکه سطح علمی آن همان است که قرآن بیان کرده است و انحرافات یهود و نصارا - از جمله غلو آنان - را نشان داده است. در این دوره وجود یک فرهنگ بسیط در مدینه آن هم در فاصله ده سال نخست پس از هجرت و این که مرتب آیات الهی نازل شده و همه منتظر بودند ببینند خداوند چه آیه‌ای می‌فرستد، راه را بر وجود اندیشه‌های منحرف در میان مسلمانان بست، اما عراق شرایط متفاوتی داشت و بستر مناسبی برای این جریان فکری بود.

ابن ابی الحدید در پاسخ این پرسش که چرا زمان رسول الله (ص)، با این که مردم اخبار غیبی را از آن حضرت می‌شنیدند، در باره آن حضرت غلو نمی

کردند، اما در باره امام علی - علیه السلام - غلو می کردند، این پاسخ را مطرح می‌کند که صحابه عقل و ایمان استوارتری داشتند. به نظر می‌رسد بیش از این که این سخن درست باشد، باید انگشت روی سادگی ذهنی صحابه و بسیط بودن آنان و در عین حال نظارت پیامبر (ص) در دوره حیات خود بر آنان گذاشت. او در ادامه به درستی می‌گوید: تفاوت میان غالیان عراق با عربهایی که معاصر رسول الله (ص)

بودند، در این بود که این افراد عراقی و ساکن کوفه بودند و طینت عراق همیشه محل رشد گرایش‌های انحرافی و فرقه ای عجیب و مذاهب تازه بوده است. مردمان این نواحی خود اهل فکر و دقت و نظریه و بحث در آراء و عقاید و شبهه طرح کردن درباره مذاهب بودند و در میان آنان در روزگار کسری‌ها گرایش‌هایی مانند مانوی و دیصانی و مزدکی وجود داشت. در حالی که نه طینت مردم حجاز مانند عراقی‌ها بود و نه ذهن حجازی مانند ذهن عراقی. آنچه بر اذهان حجازی‌ها غلبه داشت، خشکی و تکبر و خشونت طبع بود. ساکنان مدینه و مکه و طائف نیز، طبعشان نزدیک به طبع بادیه نشینان اطراف بود و پیش از اسلام هیچ حکیم و فیلسوف و صاحب نظری وجود نداشت و نیز موقعیتی برای طرح شبهه و ارائه فرقه‌ای بدعت‌گر در آن جا نبود. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۷/ ۵۱).

اکنون به این بحث پردازیم که در ارتباط با پیدایش غلو در زمان امام علی - علیه السلام - چه اشارات یا تصریحات تاریخی وجود دارد؟

در این زمینه دو روایت وجود دارد:

روایت اول

الف: نخستین روایت این است که آن گروهی از غلات در شهر مدائن با شنیدن خبر شهادت امام، از پذیرفتن

خبر شهادت آن حضرت خودداری کردند و به او نسبت الوهیت و جاودانگی و نامیرایی دادند.

در این روایت که ابن ابی الدنیا به واسطه شخصی به نام مجالد نقل کرده، شعبی به نقل از زحر بن قیس جُعیفی آورده است که زحر گوید: من با چهارصد نفر از سوی امام علی (ع) عازم مدائن شدم و در آنجا بودم که خبر کشته شدن علی بن ابی طالب (ع) به من رسید. در این وقت، عبدالله بن وهب سبائی دست به آسمان برده، با گفتن الله اکبر، اظهار کرده است که **لایموت حتی یسوق العرب بعصاه**. علی نمی‌میرد تا آن که عرب را با چوبدستی‌اش براند. (ابن ابی الدنیا، ۱۹۹۰: ۲۸۱، ۲۰۸).

نقد روایت اول

در این باره این روایت چند نکته قابل تأمل وجود دارد:

نخستین مشکل سند این نقل است. راوی آن شعبی، فردی دشمن شیعه و از جمله کسانی است که به صراحت بر علیه آنان، که روافضشان خوانده، موضع گیری کرده (برای نمونه بنگرید: دمیری، ۱۴۲۴ق: ۵۱۱/۱، ابن عبدربه، ۱۴۰۴ق: ۲/۲۵۰) و بنابراین انگیزه کامل و جامعی برای جعل خبر علیه شیعه و انتساب آنان به افکار غالیانه دارد. بنابراین در این مورد نمی‌توان به وی اعتماد کرد.

دوم آن که زحر بن قیس گرچه زمان امام علی (ع) از امیران سپاه بود، لیکن بعدها به امویان پیوست و در کربلا از قاتلان امام حسین - علیه السلام - و اهل بیت او و از بدترین و بدنام‌ترین چهره‌های اشراف کوفه است. اشراف کوفه به طور غالب ضد شیعه و ضد عجم هستند [چنان که در قیام کربلا و مختار این حقیقت هویدا بود] و جعل این قبیل مطالب از سوی آنان، به ویژه پس از ماجرای مختار در عراق، امری عادی است.

سوم آن که این روایت به دلیل درآمیختن آن با ماجرای عبدالله بن سبا که در این نقل به عنوان عبدالله بن وهب سبائی - و در شکل دیگری از آن در همان منبع ابن السوداء - آمده، [به ادامه بحث مراجعه فرمایید] کاملاً مشکوک است. به عبارت دیگر، اگر آن چنان که مرحوم علامه عسکری ثابت کرده درست باشد که - چنین است - روایات مربوط به عبدالله بن سبا کاملاً جعلی و ساختگی است، بنابراین، این نقل نیز باید ساختگی باشد. قالب کلی داستان‌های ساخته شده در باره عبدالله بن سبا همگی ضد شیعه و ضد ایرانی و از اساس ساختگی است و در منابع به صورت پیوسته و به دنبال هم آمده است.

چهارم آن که روایت کاملاً رنگ ضد ایرانی دارد و این شاهدی بر جعل آن است. در واقع در این روایت قصد آن است که نسبت غلو به ایرانیان داده شود، این زمان اکثریت آنان حتی هنوز اسلام هم نیاورده بودند، چه رسد به آن که غالی باشند. در واقع، غالیان، به زعم جاعل این نقل، خواسته‌اند وانمود کنند که قرار است علی بن ابی طالب (ع) بماند و عرب را از زمین بردارد. انگیزه جعل برای ایجاد دشمنی با ایرانیان در این نقل آشکار است.

پنجم آن که چرا این نقل مهم آن هم با حضور چهارصد عراقی تنها از یک نفر نقل شده است؟ ظهور چنین گرایشی با این دامنه و عظمت ظاهری، نمی‌تواند تا این حد مورد بی توجهی مورخان قرار گرفته باشد و از سوی اخباریان کوفه مورد بی توجهی واقع شده باشد.

روایت دوم

ب: کلینی، کشی و صدوق روایتی را درباره ارتداد و برخورد با مرتدین آورده‌اند که صدوق این روایت را

آورد. حضرت فرمود تا زمین را حفر کرده و در آن آتش روشن کردند. آنگاه بار دیگر از آنان خواست توبه کنند، اما قبول نکردند. آن حضرت اول برخی را درون آتش انداخت و سپس بقیه را. سپس فرمود: (کشی، ۱۳۴۸: ۳۰۸).

إِنِّي إِذَا أَبْصَرْتُ شَيْئًا مِنْكَرًا أَوْ قَدْتُ نَارِي وَ دَعَوْتُ قَبْرًا مِنْ وَاقْتِي پدیده منکری را بینم آتش را روشن کرده و قبر را دعوت می‌کنم!

نقد روایت دوم

درباره این روایت نیز چند نکته را به عنوان محل تأمل و نقد باید توجه داشت:

اولاً آن که این نقل تنها در کافی همراه با سند است اما در من لایحضر بدون سند است و تنها در آغاز با جمله: قال ابوجعفر. شروع شده است. در کافی نیز سند آن مرسل است، زیرا در انتهای سند آمده است... عن رجل عن ابی عبدالله و ابی جعفر. همین روایت، بدون سند و قدری متفاوت در مناقب ابن شهر آشوب آمده و اشعاری هم از قول امام در باره آن، روایت شده است (رک: ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۲۶۵/۱؛ و نیز رک: مجلسی: ۲۵/۲۸۹). این همان شعری است که شهرت یافته که حضرت فرمود: وقتی منکری بینم، آتشی روشن کرده و قبر را صدا می‌کنم.

درباره این نقل باید گفت، چطور و چگونه چنین حکایت مهمی، باید تنها در یک روایت با سند مرسل (که همو می تواند منبع بقیه باشد، چون سایر نقل‌ها، فاقد سند است) آمده باشد و در هیچ منبع معتبر شیعی دیگر و نیز منابع تاریخی و روایی اهل سنت حکایت نشده باشد؟ چطور عراق این زمان که حتی جزئیات اخبارش ضبط شده است، این ماجرای مهم را در حافظه تاریخی خود نگاه نداشته است؟ چگونه است

احتمالاً از کلینی نقل کرده است. روایت کافی چنین است: زمانی که امیر مؤمنان از اهل بصره در جنگ جمل فراغت یافت، هفتاد نفر از مردمان زط (یا کولی‌ها) نزد وی آمده، بر او سلام کرده با زبان خود با آن حضرت سخن گفتند. حضرت پاسخ سلام آنان را داد. سپس فرمود: من چنان نیستم که شما اظهار کردید، من بنده مخلوق خداوند هستم. آنان نپذیرفتند و گفتند: تو همانا همو هستی. حضرت گفت: اگر نهی نشوید و از سخن خود باز نگردید و توبه نکنید، شما را خواهم کشت. آنان حاضر به توبه نشدند. حضرت دستور داد چاه‌هایی حفر کردند. سپس پایین چاه‌ها را به هم متصل کرد. آنگاه آنان را در آن چاه‌ها ریخت و سر چاه‌ها را بست. سپس در یکی از آنها که کسی داخلش نبود آتش روشن کرد. در این وقت دود داخل چاه‌های دیگر شده و همگی آنان مردند.

کشی روایت متفاوتی را در این باره نقل کرده است که آن هم در باره چاه کندن و آتش روشن کردن است، اما در مقدمات آن تفاوت ماهوی با نقل فوق دارد:

محمد بن حسن برانی و عثمان بن حامد و این دو از محمد بن یزداد از محمد بن حسین، از موسی بن بشار، از عبدالله بن شریک از پدرش نقل کرده است که همراه امام علی (ع) در خانه زنی از عنزه به نام ام عمرو بودیم که قبر آمد و گفت: درب خانه ده نفر هستند که تصور می‌کنند تو پرورگار آنان هستی. حضرت فرمود: آنان را به داخل خانه بیاور. آمدند. حضرت فرمود: چه می‌گویید؟ گفتند: تو پرورگار ما هستی و کسی که ما را خلق کرده و روزی می‌دهد. حضرت فرمود: وای بر شما، چنین نکنید، من مخلوقی مانند شما هستم. آنان نپذیرفتند. حضرت دوباره تکرار کردند و از آنان خواستند توبه کنند، اما قبول نکردند. در این وقت حضرت به قبر فرمودند: کارگران را بیاور. او ده نفر را

که در کتاب الجمل شیخ مفید که تمام حکایات جنگ جمل آمده، این حکایت که درست پس از جنگ و در امتداد آن رخ داده و اهمیت هم دارد، نیامده است؟ دوم آنکه محتوای این نقل اشکالاتی دارد که باید درباره آن تأمل کرد. این که گروهی کولی - طویفی با ریشه هندی با زندگی کوچ نشینی - در اطراف بصره که هنوز با اسلام آشنا نشده‌اند، و برای اولین بار علی بن ابی طالب (ع) را دیده‌اند، یکبار غالی شوند و از همه مرزها عبور کرده، مدعی الوهیت خلیفه مسلمانان شوند، امری بعید و در واقع غیر قابل قبول است. آدمی از خود نمی‌پرسد که آنان از امام علی (ع) چه دیدند که یکبار قائل به الوهیت او شدند؟ این زمانی است که تازه امام به بصره رسیده و همان وقت جنگ کرده و فاتح شده است. در حالی که پیش از آن پایش به بصره نرسیده بود.

سومین نکته آنکه چنین حکایتی، آن هم با این یک نقل، و با سند مرسل و ضعیف نمی‌تواند در یک چنین امر مهمی قابل اعتنا و اعتماد باشد. به عبارت دیگر، روا نیست چنین حکم مهم شرعی که همانا آتش زدن یا با دود خفه کردن هفتاد نفر از زط‌ها، با چنین روایتی اثبات شود.

چهارم داستانی بودن این خبر است. تصور کنیم که امام مسلمین، هفتاد نفر کولی را به چه صورتی از میان بر می‌دارد. کند چاه‌های متعدد، وصل کردن آنها با یکدیگر، بستن سر آنها، آتش روشن کردن در یک چاه، و بعد رفتن دود به چاه‌های دیگر و خفه شدن این جماعت!

پنجمین نکته آنکه عذاب دادن به آتش نیز که در این نقل آمده خود محل بحث است. روایتی منسوب به پیامبر (ص) در منابع حدیثی آمده است که: لا تعذبوا بعذاب الله. بر اساس همین روایت، برخی گفته‌اند که در ماجرای مزبور، ابن عباس بر امام علی (ع) اعتراض

کرد و گفت: اگر من بودم، آنان را با شمشیر می‌کشتم، زیرا رسول خدا (ص) فرمود: لا تعذبوا بعذاب الله (طوسی: ۱۳۸۴: ۷/۲۸۱). و در جایی آمده که امام علی (ع) اشکال او را پذیرفته و از وی تعریف هم کردند (رک: ابن عساکر، ۱۴۱۵: ۷۳/۱۸۹؛ ابن کثیر، ۱۹۸۶: ۸/۱۳). شگفت آن که در نقل بالا آمده بود که امام آنان را با آتش نسوزاند، بلکه با دود خفه کرد! همه این موارد دلیل آن است که ماجرا مشکوک و بی اعتبار است.

ششمین نکته آن که اختلاف میان همین چند نقل مربوط به این حکایت نیز خود نشانگر آن است که ماجرا محل تردید است. در مناقب این شهر آشوب در اساس بحثی از کندن چاه و دود نیست، بلکه تنها آمده است که قنبر یکی یکی آنها را آورده در آتش می‌انداخت! (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۱/۲۶۵).

در پایان دو نکته شایان توجه است:

الف: گفته‌اند یکی از دلایل ظهور غلات در روزگار امام علی - علیه السلام - اخبار آن حضرت به رخدادهای آینده (تقفی کوفی: ۱۳۵۳: ۲/۶۸۱-۶۸۰). یا به عبارت دیگر، مطالبی است که به طور معمول از آنها به عنوان ملاحم و فتن یاد می‌شود.

در این مورد نیز باید توجه داشت که این قبیل اخبار، به ندرت قابل تأیید بوده و معمولاً ساختگی است. بنابراین، اگر این مطالب بعدها ساخته شده باشد، دلیلی ندارد که باور کنیم اخبار غیبی سبب ظهور غلات در حیات امام علی - علیه السلام - شده است.

ب: نکته دیگری که عدم صحت وجود غالیان را در این دوره نشان می‌دهد این است که در تمامی آنچه از امام علی (ع) در مآخذ معتبر نقل شده، نشانی از نقض ایشان نسبت به عقاید غالیان وجود ندارد، در حالی که امام، یکی از رویه‌های عمومی‌اش، نقد روشنگری و

- ابن ابی الدنيا (۱۹۹۰م) **مقتل الامام امير المؤمنين**، تحقیق محمد باقر محمودی، تهران.
- ابن سعد، محمد بن سعد بن منیع هاشمی بصری (۱۹۹۰م) **طبقات الکبری**، محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن شهر آشوب مازندرانی (۱۳۷۹ق) **مناقب آل ابی طالب**، قم: انتشارات علامه.
- ابن عبدربه، العقد الفرید (۱۴۰۴ق) **دارالکتب العلمیه**، بیروت.
- ابن عساکر شافعی (۱۴۱۵ق) **تاریخ دمشق**، بیروت: دارالفکر.
- ابن کثیر ابوالفداء اسماعیل بن عمر دمشقی (۱۹۸۶م) **البدایة و النهایة**، بیروت: دارالفکر.
- بلاذری احمد بن محمد بن یحیی بن جابر (۱۹۹۶م) **انساب الاشراف**، تصحیح سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت: دارالفکر.
- خطیب بغدادی (۱۴۱۷ق) **تاریخ بغداد**، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- دمیری، کمال الدین (۱۴۲۴ق) **حیة الحیوان الکبری**، دارالکتب العلمیه، بیروت.
- صدوق، محمد بن بابویه قمی (۱۴۱۳ق) **من لایحضره الفقیه**، قم: انتشارات اسلامی.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۳۸۷ق) **المبسوط فی فقه الامامیه**، تهران: المکتبه المرتضویه.
- قاضی ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی مغربی، (۱۳۸۵ق) **دعائم الاسلام**، قاهره: دارالمعارف.
- کشی محمد بن عمر (۱۳۴۸) **رجال**، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- ثقفی کوفی ابواسحاق (۱۳۵۳) **الغارات**، تصحیح جلال الدین محدث، تهران: انجمن آثار ملی.

افکار انحرافی بود. این مطلب را به روشنی می‌توان از نهج البلاغه دریافت. در پایان تأکید بر این نکته حائز اهمیت است که بافته های ابن ابی الحدید درباره عبد الله بن سبأ و پیدایش غلو، مبتنی بر نقل‌های نادرستی است که از قرن دوم در این باره پدید آمده و بعدها طبری با درج آنها در کتابش، سبب رواج آنها شده است. ابن ابی الحدید که سخت بر مطالب یاد شده طبری اعتماد کرده، هیچ نکته تازه ای در باره پیدایش غلو در زمان امیرالمؤمنین به جز آنچه در باره ابن سبأ است، ندارد (رک: ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۱۲۰/۵، ۷).

نتیجه

از آنچه گذشت، می‌توان چنین نتیجه گرفت که این سخن که غالیان در زمان امام علی (ع) حضوری فعال داشته‌اند، خبری مشهور اما بی اصل و داستانی مشکوک و بی دلیل است. آنچه در باره وجود غالیان می‌توان گفت این است که تنها پس از حادثه کربلا و طی تحولات فکری عراق در دهه‌های پایانی قرن اول هجری و اوائل قرن دوم است. البته می‌توان پذیرفت که مدائن به عنوان یکی از مراکز شیعی، افراتیانی را در خود جای داده بوده، و بسا غالیانی نیز در آنجا پدید آمده‌اند، کما این که اشاراتی در این باره در منابع هست. تردید نمی‌توان کرد که از سال‌های آغازین قرن دوم جریان غلو به عنوان یک موج فکری - سیاسی در درون جامعه عراق حضور داشته است.

منابع

- ابن ابی الحدید (۱۴۰۴ق) **شرح نهج البلاغه**، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.

- کلینی رازی ثقه الاسلام (۱۳۶۵) الکافی، تهران: دارالکتب اسلامیة .
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان بغدادی (۱۳۷۱) الفصول المختاره، قم: کنگره شیخ مفید.
- مقدسی (بی تا) البدء و التاريخ ، قاهره: مكتبة الثقافة الدينية،.
- منقری نصر بن مزاحم (۱۳۸۲ق) وقعه صفین، تصحیح عبدالسلام هارون، قاهره.